هو العلیم

دیدگاه‌های مختلف راجع به قیام سیدالشهدا علیه السلام

بررسی اجمالی هدف قیام امام حسین علیه‌السلام

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آیةاللَه حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی

و

حضرت آیةاللَه حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرهما

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحِيم

الحَمدُ لِلّه ربِّ العالَمينَ

و الصّلاةُ و السّلامُ علىٰ سيّدِنا و نبيِّنا أبىالقاسمِ محمَّدٍ

و علَى آلِهِ الطيّبين الطّاهرين

و اللعنةُ علَى أعدائِهم أجمَعينَ

[قال رسول اللَه صلى اللَه عليه و آله و سلم:...**وَ اَلَّذِى بَعَثَنِى بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ اَلْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ فِى اَلسَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِى اَلْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ...**][1]

حياتی‌ترين شاخصهٔ قيام سيدالشّهدا عليه السّلام

مسئلهٔ قيام حضرت سيدالشهدا عليه السّلام و شهادت آن بزرگوار در فرهنگ تشيّع به عنوان حياتی‌ترين شاخص حقّ و باطل برای انسان در جميع مراتب و مراحل تكاملی آن قرار دارد، و هيچ فردی را در هيچ مرتبه‌ای گزير و گريزی از اتّباع و

---

[1] عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٥٩؛ كمال الدين و تمام النعمة، ج ١، ص ٢٦٤.

پیروی آن حضرت در تمام مراحل و موقعیت‌های مختلف این حرکت، چه قبل از عاشورا و چه پس از آن، نمی‌باشد؛ زیرا این واقعه با ویژگی‌های خود، یک حادثه استثنائی در طول تاریخ بشریت است که خلق آن توسط یک امام معصوم علیه السّلام تحقّق پیدا کرده است، نه یک فرد عادی و یا یک عالِم عادی.

دیدگاه فرهنگ شیعه نسبت به واقعهٔ عاشورا با سایر دیدگاه‌ها نسبت به این قضیّه، یک تفاوت ماهوی و اساسی دارد؛ و به قول مولانا:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من *** وز درون من نجُست اسرار من[1]

مظلومیت حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام در فرهنگ تشیّع این نیست که گروهی از خدا بی‌خبر با یورش بر عدّه‌ای از ذراری و اولاد پیامبر، آنان را از دم تیغ گذراندند و از بزرگ و کوچک، حتّی طفل شیرخوار نگذشتند؛ و پس از شهادتشان، اهل‌بیت رسول خدا را با آن وضع فجیع و شرم‌آور، از این شهر به آن شهر در شوارع و ملأِ عام به اسارت و غل

[1] مثنوی معنوی، دفتر اول.

و زنجیر کشاندند، و کردند آنچه را که تاریخ از ذکر آن به شرم آید!

مظلومیت سیدالشّهدا در این است که کسی به حقیقت و روح و جان این حادثه پی نبرده، و از جاهل و عامی تا عالم و خبیر، همه و همه این واقعه را از دریچه نفس و روح آشفته و ناخالص و افکار کودکانه خود تفسیر و توجیه می‌کنند.

تحلیل دیدگاه احساسی افراد عامی به واقعه عاشورا

عامی، این حادثه را به عنوان یک حادثه دل‌خراش و جان‌گداز می‌نگرد، و از این‌روی بر سر و سینه خود می‌کوبد و اشک ماتم بر این مصیبت از دیدگان می‌افشاند. و به‌طور کلّی نکات عاطفی و احساسی این حادثه آن‌چنان چشم و گوش و حواسّ او را به خود معطوف نموده است که دیگر مجالی برای تأمّل و تفکّر در جنبه حیاتی و اساسی این واقعه که بر آن اساس، تکوّن و تشکّل و هویت واقعهٔ کربلا نشئت گرفته است، باقی نمی‌گذارد.

تحلیل و بررسی تاریخ عاشورا به عنوان واقعه‌ای احساسی و رنج و اَلَم ظاهری، که در

یک طرف آن فرزند رسول خدا با اهل و عیالِ بی‌پناه خود و عدّه‌ای قلیل از اصحاب و یاران مخلص، و در طرف دیگر یزید پلید و دنیاباوران ستم‌پیشه و غدّار که در لشکری انبوه برای هدم و محو نه مکتب رسول‌اللَه و مکتب ولایت، بلکه برای قتل و نهب شخص آن حضرت و اهل بیتش قرار گرفته است، ظلمی است فاحش و گناهی است نابخشودنی که صاحب این مصیبت با تمام وجود خود از آن مبرّی و منزّه است.

حادثه عاشورا هرچه بود و در هر بُعد از جنایت و وقاحت قرار داشت بالاخره سپری شد، و گریه و ماتم بر امری که صدها سال از وقوع آن گذشته است چه دردی را دوا می‌کند و چه نیازی را برطرف می‌نماید؟! و آیا این‌همه تأکیدات و دستورات متوافر و متکاثر از حضرات معصومین علیهم السّلام بر اقامهٔ مجالس عزا و مصیبت و گریه بر مصائب سید و سالار شهدا و اهل‌بیت مظلومش، فقط برای این جهت بوده است؟ یا اینکه مقصود و منظور، چیز دیگری است؟!

جایگاه مبانی اصیل در مجالس عزاداری سالار شهیدان

و لذا می‌بینیم که متأسّفانه امروز مسئلهٔ مرثیه و روضه و عزای حضرت أباعبداللَه الحسین أرواحنا له الفداء از صورت منطقی و عبادی خود به جهات اعتباری و وهمیات دنیوی تغییر مسیر و جهت داده است. هدف و غایت ذاکرین و نوحه‌خوانان بر هرچه پر رنگ و لعاب کردن ظاهری این مصائب متمرکز شده است، و تهییج احساسات مردم ـ به‌خصوص طبقهٔ جوان ـ به هر وسیله و با هر تعبیر و به هر ترفند و جلوه‌ای انجام می‌پذیرد؛ و هر کسی در این راه، موفّق‌تر است، مطلوب‌تر است. و اگر بخواهیم قدری به خود جسارت دهیم و این مجالس را با مجالس عادی دیگر مقایسه کنیم باید بگوییم: به مجالس تئاتر و هنرپیشگی أشبه است تا به مجالسی که در خور شأن و متانت و منزلت یک امام معصوم علیه السّلام قرار دارد. و هدف از این امور فقط گریه بیشتر و بر سر زدن بیشتر و فریاد زدن بیشتر است و بس!

گویا صاحب عزا و مصیبت به این گریه‌ها و

شیون‌های ما به این نحو و این کیفیت نیازمند است، و به این صورت او را از حالت غربت خارج نموده، لباس عزّت و اقتدار را بر قامت او می‌پوشانیم و مظلومیت را از دامان او می‌زداییم، و به او إعلان می‌کنیم: ای حسین! اگر در کربلا یاوری نداشتی که به دفاع از تو برخیزد و حرم تو را در قبال این گرگان بیابان محافظت نماید، اکنون بیا و ببین که این جمع شیفتگان و عاشقانت چگونه در عزای تو فریاد می‌زنند و بر سر و روی خود می‌کوبند و بر عزای تو سرشک ماتم از دیده روان می‌سازند!

سیدالشّهدا علیه السّلام از این دیدگاه، فقط یک فرد مظلوم و مقهور است که با او به قساوت برخورد شده است، و اگر لشکریان یزید با او به نحو دیگری برخورد می‌نمودند ـ مثلاً آنها را از آشامیدن آب منع نمی‌کردند، و یا طفل شیرخوارش را با تیر جفا به شهادت نمی‌رساندند، و یا پس از شهادتش به حرم و خیام او یورش نمی‌آوردند و خیمه‌های او را به آتش نمی‌کشاندند، و یا اینکه اهل‌بیت او را در غل و زنجیر در بیابان‌ها به آن کیفیت فجیع حرکت

نمی‌دادند و... ـ دیگر بهانه و دستاویزی برای این نحو از عزاداری و مصیبت وجود نداشت؛ چونان‌که برای سایر ائمهٔ هدی علیهم السّلام همچون امام مجتبی و حضرت سجّاد و... چنین نمی‌کنند و در آن مجالس، با یک تعزیه و ذکر مصیبت عادی مجلس را تمام می‌کنند.

بنابراین به خوبی روشن می‌شود که این‌همه شور و احساس و ابراز اندوه و ماتم بر حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام فقط به لحاظ کیفیت استثنائی او در مسئلهٔ شهادت است، نه به جهت لحاظ مراتب امامت و ظلمی که بر امام علیه السّلام از حیثیت امامت و ولایت او رفته است، مانند سایر ائمه ما علیهم السّلام.

البتّه نمی‌توان این نکته را بر عوام خورده گرفت؛ زیرا آنان طبعاً با معارف و اصول اعتقادی اسلام چندان آشنا نمی‌باشند، و طبیعی است که منظر و دیدگاه آنان نسبت به مسائل و حوادث تاریخی از این دریچه که دریچه حسّ و عواطف است، خواهد بود.

دیدگاه برخی روشنفکران به واقعه عاشورا

و در مقابل این دیدگاه عامیانه، دیدگاهی روشنفکرانه ـ به اصطلاح غیر صحیح امروزی خود ـ نسبت به حضرت أباعبداللَه علیه السّلام وجود دارد. دیدگاهی که تمام ظرفیت و قابلیت و شخصیت و شئونات و مراتب کمال و فعلیت امام علیه السّلام را منحصراً در مسئلهٔ مبارزه با ظلم و ستم دربار امپراطوری و شاهنشاهی بنی‌امیّه، به خصوص یزید پلید می‌داند، و تنها و تنها از این دیدگاه به شخصیت و شئونات امام علیه السّلام می‌نگرد. و اگر بخواهیم خیلی به این دیدگاه از جنبه سایر مراتب امام علیه السّلام امتیاز بدهیم، باید سهم سایر ابعاد وجودی او را در مقیاس با مسئلهٔ مبارزه، تنها ده درصد قرار دهیم و نود درصد را صرفاً برای مبارزات او با دستگاه جائر اموی در نظر بگیریم؛ و شخصیت آن حضرت را به عنوان یک فرد مبارز و معارض با ظلم و فساد، چونان سایر افرادی که در طول تاریخ به این مسئله پرداخته‌اند، مانند کاوه آهنگر و یعقوب لیث و ژاندارک و إقبال و گاندی و غیره که چهره

بارز آنان در مسئله مبارزه با مفاسد و ستم حکّام و جبابره زمان مجسّم و مشخّص است، بدانیم.

عدم انحصار قیام سیدالشّهدا علیه السّلام در مبارزه با ظلم

از این دیدگاه، امام علیه السّلام را ـ چه سیدالشّهدا و چه غیر آن حضرت ـ تنها در بُعد مبارزه با رژیم‌های ستمکار می‌شناسند نه بیشتر، و برای تثبیت نقاط روشن و بارز امام علیه السّلام در طول زندگی، به دنبال مبارزات او می‌گردند؛ و اگر در صفحات تاریخ به این مسئله برخورد نکنند یا نتوانند به شکل موجّه آن را ارائه دهند، با هزار زحمت و مصیبت مبارزه‌ای را برای او می‌تراشند و آن را با هزار رنگ و لعاب در معرض افکار عموم قرار می‌دهند، تا مبادا خدای نکرده به‌واسطهٔ فقدان و یا ضعف در این نکته مهم و حیاتی، نقصانی و ایرادی و خدشه‌ای بر مسئلهٔ امامت و ولایت و زعامت او وارد گردد!!

در این دیدگاه، طبعاً بین ائمه علیهم السّلام نسبت به این مسئله به میزان شدّت و ضعف آن، اختلاف فاحشی به وجود خواهد آمد، و رتبهٔ سیدالشّهدا علیه السّلام با برادر اکبر خود، حضرت

امام حسن مجتبی علیه السّلام، تفاوت چشم‌گیری خواهد یافت؛ و نعوذ باللَه منقصتی که از این باب بر سبط اکبر رسول خدا وارد می‌آید چه‌بسا مسئله امامت او را زیر سؤال می‌برد!!

مهمترین علت اعتراض به صلح امام حسن مجتبی علیه السّلام

این دیدگاه حتّی در خود زمان امام مجتبی علیه السّلام وجود داشته است و پس از صلح با معاویه، از طرف نزدیک‌ترین یاران خود مورد اعتراض و تعابیری قبیح و زننده قرار گرفته است.

مظلومیت آن حضرت را بنگرید که برای دفاع از آرمان و روش خود باید از کلام نبوی که فرمود: **«الحسنُ و الحسَینُ إمامان، قاما أو قَعَدا!»**[1] استعانت بجوید، و بدین وسیله خود را از گزند آماج تیرهای سبّ و دشنام و شناعت، آن‌هم توسط اصحاب و یاران نزدیک خود برهاند.[2]

---

[1] علل الشّرایع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ مناقب آل ابی‌طالب، ص ۳۹٤. ترجمه: «حسن و حسین هر دو امام‌اند، چه قیام کنند و چه سکوت نمایند!»

[2] الأخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ الأمامة و السّیاسة، ج ۱، ص ۱۸۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۵؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ٤، ص ۳۵. علل الشّرایع، ج ۱، ص ۲۱۱ نقل می‌کند:

«أبی‌سعید عقیصا می‌گوید: به حسن بن علی بن ابی‌طالب گفتم: ای پسر رسول خدا! چرا با معاویه به سازش و مصالحه پرداختی درحالی‌که مسلّماً می‌دانستی تو بر حق می‌باشی و معاویه بر ضلالت و بطلان؟!

پس او چنین فرمود: ای أباسعید! آیا من حجّت خدای متعال بر خلقش نمی‌باشم و پس از پدرم امام بر مردم نیستم؟! گفتم: بلی چنین است!

فرمود: آیا من همان فردی نیستم که رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم درباره من و برادرم فرمود: حسن و حسین هر دو امام‌اند، چه قیام کنند و چه نکنند؟! گفتم: بلی این‌چنین است!

فرمود: پس در این‌صورت، من امام هستم اگر برخیزم و امام هستم اگر بنشینم!

ای أباسعید! من به همان دلیلی با معاویه صلح نمودم که رسول خدا قبل از من با بنی‌ضمره و بنی‌اشجع و اهل مکّه هنگام رجوع از حدیبیه مصالحه نمود؛ درحالی‌که آنان به تنزیل قرآن کافر بودند و اصل آن را انکار می‌کردند، ولی معاویه و اصحاب او به تأویل قرآن(که همان ولایت و امامت امام معصوم علیه السّلام است) کافر می‌باشند و آن را ردّ و انکار می‌نمایند.

ای أباسعید! اگر من از جانب خدای متعال امام بوده باشم، دیگر جایز نیست که شخصی در عمل و رأی من تشکیک کند و آن را به دور از مصلحت و واقع بپندارد(چه آن رأی بر سازش و مصالحه تعلّق بگیرد و یا بر جنگ و ستیز با اهل باطل و گمراهان) اگرچه علّت و دلیل این مسئله بر افراد مخفی باشد و علم به آن نداشته باشند! آیا نمی‌بینی که خضر هنگامی که سفینه را شکافت و جوان نورس را به قتل رساند و دیوار را تجدید بنا نمود، مورد اعتراض و پرخاش موسی علیه السّلام قرار گرفت؟ زیرا موسی دلیل این رفتار را نمی‌دانست و هنگامی که خضر حقیقت مطلب را برای او آشکار و روشن نمود، پذیرفت و قبول کرد. و این‌چنین است مسئله من در سازش با معاویه!

بنابراین اعتراض و پرخاش شما بر عمل من به‌واسطهٔ جهل و نادانی شما است بر اسرار و مصالح امور؛ و اگر من این کار را انجام نمی‌دادم، یک نفر شیعه از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌ماند!»

و نیز در تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۰ می‌گوید:

«اصحاب آن حضرت به او می‌گفتند: ای کسی که موجب ننگ و عار مؤمنین گشتی!!

و او در پاسخ می‌فرمود: ننگ و عار دنیوی بهتر از عذاب و آتش اخروی است.

و شخصی به آن حضرت گفت: سلام بر تو ای ذلیل و خوارکننده مؤمنین!

و حضرت در پاسخ فرمود: من مؤمنین را ذلیل نگردانیدم، ولیکن دوست نداشتم شما را در راه سلطنت و حکومت، به باد فنا بدهم!»

و از همهٔ اینها گذشته، از آنجا که این مسئله در طول بیش از یک هزار سال برای آخرین پیشوا و امام ما، حضرت بقیّةاللَه الأعظم أرواحنا فداه، اتّفاق نیفتاده است باید گفت که از همه بیشتر، آن حضرت مورد این اشکال و اعتراض قرار خواهند گرفت، و گویا به وظیفهٔ امامت و زعامت خود ـ نعوذ باللَه ـ در طی این قرون و أعصار، عمل ننموده‌اند!!

این دیدگاه همانند دیدگاه اول، ناشی از جهل و عدم شناخت حقیقت امامت، و مسئله‌ای بدین خطیری را با دید أحول و بیمار نگریستن، و امام را همچو خود دانستن و او را به خود قیاس نمودن، و مشاعر او را در حدّ مشاعر و مدرکات خود تنزّل دادن است؛ نعوذُ باللَه مِن الجهلِ و الضَّلالةِ و البُعد و الغَواية.

تنها دلیل عزّت و اعتبار عاشورا

این طایفه نمی‌دانند که سیدالشّهدا علیه السّلام قبل از خلق حادثه عاشورا یک امام بود، امام معصوم؛ و ارزش تاریخ عاشورا به حضور یک امام معصوم در آن است، نه یک فرد عادی ولو اینکه

به هر مرتبه از مراتب علم و تقوا و تقرّب رسیده باشد. و به عبارت دیگر، این امام معصوم است که به حادثه عاشورا عزّت و شرف و اعتبار و هویت خاص می‌بخشد، نه‌اینکه عاشورا برای امام علیه السّلام شرف و عزّت و آبرو آورده است. و اگر در این حادثهٔ عظمی هر فرد دیگری، با هر هویت و شخصیتی که باشد، زمام امور را به دست می‌گرفت و ادارهٔ این جریان را به عهده می‌گرفت، دیگر عاشورا عاشورا نبود؛ بلکه واقعه‌ای بود مانند سایر وقایع و حادثه‌ای بود همچون سایر حوادث بی‌شمار تاریخ که در آن به عدّه‌ای به ناحقْ ظلم و ستم رفته است و آنان مقهور و منکوب عدّه‌ای ستمکار و جنایت‌کار بوده‌اند.

از اینجاست که ما درمی‌یابیم در هیچ عصری، هیچ واقعه‌ای را به واقعهٔ عاشورا نباید قیاس نمود، و خدای نکرده تعابیری که حاکی از یک نوع وحدت و مشابهت بین این وقایع با واقعه عاشورا به وجود می‌آورد نباید به کار بست، و از حدود تعیین شده توسط حضرات معصومین علیهم السّلام نباید تجاوز نمود.

در این تصوّر نابجا و غلط نسبت به ساحت مقدّس حضرت مولَی الکونین، أبی‌عبداللَه الحسین علیه السّلام، حقیقت و شئون امامت بتمام معنی‌الکلمه، و کیفیت ربط امام با مبدأ أعلی، و وساطت او بین ذات حقّ متعال و بین سایر مخلوقاتش ـ از مُبدَعات و مجرّدات و عالم طبع و مادّه ـ و تدبیر تکوینی در همهٔ نفوس اشیاء، و قوام حیات اشیاءِ مُلکی و ملکوتی به نفس قدسی آن حضرت، و ایصال همهٔ مراتب تعینات به اصل و حقیقت خود تکویناً و واقعاً، به‌طور کلّی فراموش شده است.

بالاترین ملاک در دعوت امام علیه السّلام به جهاد یا به صلح

امام علیه السّلام قلب عالم امکان، و سرّ حقیقت تنزّل فیض پروردگار در عوالم مادون ذات حق است. مشیت و تقدیر اراده الهی توسط نفس امام علیه السّلام در جمیع عوالم، ساری و جاری است. در آنجا که اراده حق بر قیام تعلّق گیرد، قیام می‌کند ولو اینکه یک نفر همراه و همگام با او نباشد؛ و در آنجا که اراده حق بر سکوت و سکون تعلّق پذیرد،

از خود اظهار سلیقه و رویه نمی‌کند گرچه تمامی خلایق پشت سر او در حال انقیاد و اطاعت باشند. او از خود گذشته است و به حق پیوسته است و دیگر از پیش خود نظری ندارد، و فکری سوای اراده و مشیت حق در مخیّلهٔ او خطور نمی‌کند؛ فعل او فعل حق است، و بر فعل حق ایراد و اعتراضْ جایی ندارد.

سکوت امام مجتبی علیه السّلام به همان اندازه مورد رضا و مشیت حق است که قیام سیدالشّهدا علیه السّلام، بدون یک ذرّه و یا سر سوزنی اختلاف و تفاوت. و اگر جز این باشد، در فعل حق قبح و شناعت به‌وجود می‌آید؛ تعالَی اللّه عن ذلک علوًّا کبیرًا.

و تا انسان به این حقیقت نرسد دائماً در حال شکّ و تردید و نوسان و اعتراض و ایراد اشکالات واهی و پوچ نسبت به امام معصوم علیه السّلام بسر خواهد برد؛ و در هر موقعیتی و مناسبتی ـ بسته به حوادث و جریانات مناسب و یا نامناسب آن موقعیت ـ حکمی و قضاوتی به مقتضای فهم ناقص و توهّمات و تخیلات خود نسبت به فعل امام

علیه السّلام خواهد نمود، و دائماً دچار تناقض و تضادهای متولّده از جریانات مشابه در زمینه‌ها و ظروف متفاوت خواهد گردید.

و از اینجا به این حدیث شریف نبوی می‌رسیم که فرمود: **«الحسنُ و الحسینُ إمامان، قاما أو قَعَدا!»**

یک فرد شیعه به مقتضای فرهنگ اصیل و ناب خود اول باید امام را بشناسد، آنگاه به افعال و کردار او توجّه نماید. و لذا مشاهده می‌کنیم بسیاری از بزرگان عصرِ امام علیه السّلام، همچون برادر گرامی آن حضرت، جناب محمد حنفیه،[1] و یا عبداللَه بن جعفر طیار،حضرت توجّهی به نصایح و توصیه‌های آنان نفرمود. درحالی‌که مشابه همین واقعه برای فرزند حضرت سجّاد علیه السّلام، جناب زید بن علی بن الحسین اتّفاق افتاد و امام باقر علیه السّلام او را از قیام علیه بنی‌مروان برحذر داشت، ولی او نپذیرفت و آن حضرت را متّهم به

[1] وقعة الطّف، ص ۸۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ۳٦٤.

ترس و عدم جرئت علیه ظلم و ستم خلفا نمود؛ و در نتیجه پس از یک نبرد سخت که بین او و لشکریان بنی‌مروان در حومه کوفه رخ داد، به شهادت رسید و جسدش چهار سال بر بالای دار نمودار بود.[1] اگر قرار است امام علیه السّلام همیشه دعوت به جهاد و معارضه علیه ظلم کند، پس چرا امام باقر علیه السّلام این کار را نکرد؟! و اگر قرار بود سیدالشّهدا همیشه معارضه و مبارزه با ظلم را سرلوحه برنامه تربیتی و دینی و اجتماعی خود قرار دهد، پس چرا به مدت ده سال به حکومت معاویه پلید ـ لعنة اللَه علیه ـ تن در داد و علیه او اعلان جنگ نکرد؟!

و اگر گفته شود که: زمانه و شرایط اجتماعی برای یک‌هم‌چنین قیامی مساعد نبوده است، باید نتیجه گرفت: پس فرق بین دو امام گذاردن، و یکی را فطرتاً و ذاتاً طالب صلح و آرامش و سکوت، و دیگری را مبارز و مجاهد و معارض دانستن، اشتباهی است فاحش و خطائی است غیر مقبول، که ناشی از جهل و نادانی ما به حقیقت امامت و ولایت

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۳۵٦.

است؛[1] و به قول مولانا جلال‌الدّین بلخی:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر *** گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد *** کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
همسری با انبیا برداشتند *** اولیا را همچو خود پنداشتند
این ندانستند ایشان از عَمیٰ *** هست فرقی در میان بی‌منتها
هر دو گون زنبور خوردند از محل *** لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب *** زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب
هر دو نی خوردند از یک آب‌خور *** آن یکی خالی و این دیگر شکر[2]

صد هزاران این‌چنین اشباه بین *** فرقشان هفتاد ساله راه بین[3]

اشتباه ما در این است که می‌آییم فعل امام معصوم را با فعل عادی و پر از غلط و خطای خود مقایسه می‌کنیم. خیال می‌کنیم چون امام در فلان مقطع و فلان شرایط قیام کرد، پس هر کس دیگری می‌تواند این کار را انجام دهد؛ و یا اگر در فلان مسئله سکوت کرد، باید در همه‌جا ما هم سکوت کنیم؛ و یا اگر فلان سخن را در برهه‌ای بر زبان آورد، ما هم مُجاز به همان قول و کردار خواهیم شد. و کلام معصوم را فراموش کرده‌ایم که فرمودند: **«لا یقاسُ بِنا أحد؛** فردی را نمی‌توان به ما قیاس و تشبیه نمود!»

عدم انحصار شخصیّت حضرت سیدالشّهدا در حادثه کربلا

سیدالشّهدا فقط در حادثۀ کربلا تعریف و

---

[1] جهت اطلاع بیشتر در رابطه با مسئله اختلاف نفوس و أعمال در ائمه طاهرین علیه السّلام رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۱ ـ ۲۹۰.
[2] طبع میرخانی: پر از شکر.
[3] مثنوی معنوی، دفتر اول.

تفسیر نمی‌شود؛ حادثهٔ کربلا یکی از هزاران‌هزار جلوه و ظهور اوست. مسئلهٔ کربلا با آن وسعت و عظمت و مراتبی که دارد ـ که حتّی در تصوّر و تخیل کسی نمی‌گنجد ـ، باز در مقایسه با منصب امامت و ولایت و شئونات یک امام معصوم علیه السّلام یمی است از اقیانوس، و قطره‌ای است از بحار رحمت و فیضان امام علیه السّلام.

اگر سیدالشّهدا علیه السّلام دارای افکاری همچو افکار ما، و روشی همچو روش و ممشای ما می‌بود، در همان هنگام که در مکّهٔ معظّمه بسر می‌برد و شنیده بود که یزید عدّه‌ای را برای إغتیال و ترور او فرستاده است،[1] در مکّه می‌ماند و شهادت خود را با ریختن خون خود در حرم الهی و بیت‌اللَه‌الحرام رقم می‌زد، تا بدین وسیله قباحت و وقاحت شخصیت یزید پلید را هرچه بهتر و بیشتر به همهٔ عالم اعلان کند و بگوید: این سفّاک جنایت‌پیشه آن‌قدر وقیح و بی‌شرم است که حاضر است حتّی به قیمت هتک حرم امن الهی و مهبط وحی، خون فرزند رسول خدا

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ٦٧؛ مقتل الحسین علیه السّلام، المقرّم، ص ١٦٨.

را بریزد و از هیچ ستم و ظلمی إباء نداشته باشد.

ولی باید دانست که سیدالشّهدا قبل از هر چیز یک امام است؛ آن‌هم امام معصوم که: «الذین أذهب الله عنهم الرجس اهل البیت و طهرهم تطهیرا.»[1] و برای او احترام بیت‌اللَه‌الحرام و حفظ حرمت و حریم کعبه معظّمه و خانهٔ خدا، از این مقصدْ مهم‌تر و ارزشمندتر است. او در هر حادثه و پدیده‌ای، اول خدا را می‌بیند و آخر نیز خدا را می‌بیند؛ به‌عکس ما که اول خود را می‌بینیم و شئونات و شخصیت خود را، و بعد با یک رنگ و لعاب الهی می‌خواهیم فعل و عمل خود را به او مرتبط کنیم، و خدا را به عنوان سپر بلا برای پیشبرد مقاصد و اهداف خود به کار گیریم. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

و یا همچون حضرت مجتبی علیه السّلام که به برادرش سیدالشّهدا علیه السّلام وصیت فرمود: «راضی نیستم که قطره خونی در تشییع جنازه من

---

[1] اقتباس از سوره أحزاب(۳۳) آیه ۳۳. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۲۲۰: «آنان که خداوند از ایشان هر گونه رجس و پلیدی را برده است و به مقام طهارت و پاکی مطلق رسانده است.»

ریخته شود».[1] و این است فرق بین امام علیه السّلام و غیر امام از سایر افراد!

و در اینجاست که دیگر حادثه کربلا صورت دیگری به خود می‌گیرد و از سایر حوادث مشابه، ممتاز و جدا می‌گردد. حادثه‌ای با ویژگی‌های خاصّ خود که رهبری آن را یک امام معصوم علیه السّلام به عهده گرفته است؛ امامی که با هر نفسش و با هر کلامش و با هر قدمش و با هر کردارش، مظهر بروز و ظهور اسمی از اسماءِ کلّیهٔ الهیهٔ است، و در هر جلوه‌اش جلوهٔ ذات سرمدی نمودار است. و اوست که برای ابد باید اسوه قرار گیرد؛ زیرا او خدای مجسَّم و مجسَّد است، و عبد باید از خدا اطاعت و انقیاد داشته باشد نه از کس دیگر. و از این رو است که حادثهٔ عاشورا اسوه و الگو است، نه فقط در مورد جنگ و مبارزه‌اش، بلکه در هر دقیقه‌اش و هر لحظه‌اش و در هر طور و جریانش.

سیدالشّهدا را باید در تمام لحظات حیات مشاهده نمود؛ در دوران طفولیّت، در دوران جوانی

---

[1] الکافی، ج ٤، ص ٥٧٤، فرازی از زیارت قبر مطهّر حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام.

و شباب، در دورانی که با برادر بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السّلام در مدینه بسر می‌بردند، و در دورانی که تحت حکومت جائرانه معاویه روزگار می‌گذراندند، و پس از آن تا لحظه شهادت را تماماً و تماماً باید در یک رشته و یک نسق مورد تفسیر و مداقّه قرار داد.

و لذا می‌بینیم که از تمامی معصومین علیهم السّلام نسبت به واقعهٔ عاشورا سخن به میان آمده است، و همهٔ آنها به شیعیان در إحیای این واقعهٔ عظمی و منحصر به فرد تاریخ، توصیه‌ها و تأکیدهای بلیغ فرموده‌اند. با اینکه از صدر اسلام تا آن زمان و پس از آن، وقایعی مشابه در جهاد با کفّار و مشرکین و یا در معارضه و مقابله با حکّام و خلفاءِ جور، افراد بسیاری به فیض شهادت نائل آمده‌اند؛ اما آنچه را که دربارهٔ شخصیت‌های این حادثه گفته شده است با آنان تفاوت چشم‌گیری داشته است.

تفسیر صحیح از قیام بر حق حضرت سیدالشّهدا

آنچه در این نهضت باید مورد توجّه قرار گیرد، و به نظر می‌رسد هر دو دیدگاه نسبت به آن

غفلت ورزیده‌اند، جهت‌گیری و هدف این قیام و انقلاب است. در دیدگاه دوم، آنچه بیش از همه‌چیز در این نهضتْ شاخص و بارز است ـ به‌طوری‌که سایر مسائل و مبانی فکری و اعتقادی را تحت‌الشّعاع قرار داده است ـ مبارزهٔ با ظلم و ستم حکومت جائرهٔ بنی‌امیّه و مخالفت با خلافت یزید است؛ و این مسئله به عنوان اصل و هدف در این قیام به چشم می‌خورد. اما در دیدگاه حق و تفسیر صحیح از این نهضت، موضوع معارضه و مخالفت با خلافت جائرانهٔ بنی‌امیّه، به عنوان مقدّمه و مَعبری برای وصول به قیام به شعائر دین و إحیای سنن و إعلاءِ رایت توحید و معرفت است.

پس غرض اصلی و مقصد امام علیه السّلام إحیای احکام و قوانین منسیه در سنّت جدّش و پدرش می‌باشد و بس، نه چیز دیگر! نه چون حکومت‌های جائرانه و غاصبانه به ظاهر اسلامی، چون خلفاءِ ثلاثه و بنی‌امیّه و بنی‌مروان و بنی‌عبّاس، که هدف و مقصد أقصای آنان کشورگشایی و توسعهٔ قلمرو حکومت و استیلاءِ بر مال و جان و ناموس رعایا و استلاب اموال و غنائم ملل می‌باشد.

در سایر حکومت‌های اسلامی گرچه شعار، شعار توسعه و تبلیغ اسلام است، اما آنچه در باطن و ضمیر سردمداران و زعمای آنان می‌گذرد، همان چیزی است که گفته شد و غیر از آن، هدفی و مقصودی در سر ندارند و سودایی در ضمیر نمی‌پرورانند. و از اینجاست که ما می‌گوییم: شیعه فقط باید به عاشورا نظر بیندازد و عاشورا را الگو برای تمام حرکات و سکنات و صلح‌ها و ستیزها و تندروی‌ها و کندروی‌ها و اقدامات و احتیاطات خود قرار دهد. و آنان که با چشمان دو بین و أحول خود بین این دو امام، حضرت مجتبی و سیدالشهدا علیهما السّلام تفاوت می‌اندازند، سخت در اشتباه و ضلالت افتاده‌اند و در حقّ این دو بزرگوار راه جفا و ستم پیموده‌اند.

هدف از قیام عاشورا در کلام امام حسین علیه السّلام

خود آن حضرت در وصیتش به محمد بن حنفیه هنگام خروج از مدینه می‌فرماید:

إنّی لم أخرُجْ أشِرًا و لا بَطِرًا و لا مُفسِدًا و لا ظالمًا! و إنّما خَرجْتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فی أُمّةِ جدّی محمد صلّی اللهَ علَیه و آله؛ أُریدُ أن آمُرَ

بالمعروفِ و أنهى عن المنكر، و أسيرَ بسيرةِ جَدّی و سيرةِ أبی علیّ بنِ أبی‌طالبٍ عليه السّلام.[1]

«من خروج نكردم از برای تفريح و تفرّج، و نه از برای استكبار و بلندمنشی، و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و بيدادگری! بلكه خروج من برای اصلاح امت جدّم محمد صلّی اللَه عليه و آله می‌باشد؛ من می‌خواهم امربه‌معروف نمايم و نهی‌ازمنكر كنم و به سيره و سنّت جدّم، و آيين و روش پدرم علی بن ابی‌طالب عليه السّلام رفتار كنم.»[2]

بديهی است در يک‌چنين شرايطی، هدف و غايت أقصای از خلقت و تربيت، كه وصول به معرفت حضرت حق و طلوع خورشيد ولايت بر نفوس و قلوب بندگان است، محقق خواهد شد. و اين همان چيزی است كه سيدالشّهدا در حادثۀ عاشورا به دنبال آن حركت كرد؛ چنانچه خود حضرتش در اين‌باره می‌فرمايد:

---

[1] بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٢٩؛ نفس المهموم، ص ٦٩.

[2] لمعات الحسين عليه السّلام، ص ١٦.

معرفت به خدا و امام علت غایی خلقت

أيّها النّاسُ! إنّ اللهَ ما خَلَقَ خَلْقَ اللهِ إلّا لِيَعرِفوه؛ فإذا عَرَفوه عَبَدوه، و استَغْنوا بِعبادتِه عن عبادةِ ما سِواه.

فقال رجلٌ: يابنَ رسول اللهِ! ما معرِفةُ اللهِ عزّوجلّ؟

فقال: معرفةُ اهل كلِّ زمان، إمامَهُ الّذى يجِبُ عليهم طاعَتُه.[1]

«ای مردم! به‌درستی‌که خداوند، خلق خود را نیافریده است مگر از برای آنکه به او معرفت و شناسایی پیدا کنند. پس زمانی که او را بشناسند، در مقام بندگی و عبودیت او برمی‌آیند، و به‌واسطهٔ عبادت و بندگی او از عبادت و بندگی غیر او از جمیع ماسوی، مستغنی می‌گردند.

در این‌حال مردی گفت: ای پسر رسول خدا! معرفت خداوند عزّوجلّ چیست؟

حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان، امام خود را که واجب است از او اطاعت و پیروی نمایند.»[2]

---

[1] إحقاق الحق، ج ١١، ص ٥٩٤؛ بحار الأنوار، ج ٥، ص ٣١٢؛ ج ٢٣، ص ٨٣، با قدری اختلاف.

[2] لمعات الحسين عليه السّلام، ص ١١.

و همین امتیاز و ویژگی است که موجب شده است شیعه مسئله عزاداری و اقامهٔ مجالس ذکر أباعبداللَه علیه السّلام را برای همیشه به عنوان یک شعار حفظ نماید، و از طرف معصومین بر آن تأکید شده باشد.

گرچه اقامهٔ مجالس ذکر اهل‌بیت علیهم السّلام ـ چه در موالیدشان و چه در شهادتشان ـ به عنوان یک سنّت و دستور در فرهنگ تشیّع جای خود را دارد، اما إقامهٔ مجالس عزای سید و سالار شهدا، حضرت أباعبداللَه علیه السّلام در این میان از ویژگی خاصّی برخوردار است؛ و همهٔ معصومین علیهم السّلام بلا استثناء، شیعیان را موظّف و مأمور به اقامهٔ مجالس عزای آن حضرت نموده‌اند.[1]

---

[1] اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۵۳ ـ ۷۱.